دانه های اشک

دانه های اشک ریزد روی گونه از فراق پر زند سیمای دل چون گام پران بُراق

فاطمه در بستر و مولای مظلومان غمین وای از آن رنج فزون و حیله های پرنفاق

شانه ها می لرزد و جاری ز چشمانی بصیر همچو شبنم روی برگ گل ز مهر اشتیاق

چهره خسته لیک دل آشوب اهل خانه داشت مظطرب بود از عناد و گفته ها چون صوت قاق

گرمی اشکی که جاری بود از دریای عشق دستها با سینه را مالید از جور شقاق

بار الها کن مدد بر حق اشک کوثرش با حضور وعده ات عالم شود اهل وفاق

زکیا کوه تا دهی شرحی از این هجران و درد درد هجران را نداند کس مگر عین عشاق

خواهشا امانت نگه دار و نتیجه را هر چه باشد اطلاع دهید

سپاسگزارم